

به کلی فراموش شده است که تنها چند سال یا چند دهه پیش از رخدادهایی که منابع اسلامی آن‌ها را شرح داده‌اند، سرزمین عراق یا «سورستان»، آن‌گونه که ساسانیان آن را می‌نامیدند، بخشی از قلمروی شاهنشاهی ساسانی و در واقع قلب و کانون آن بود.

به پایان خواهد رسید. بدین ترتیب همه آنها از چشم‌انداز ایرانی، ساسانی یا زرتشتی، فرسنگ‌ها فاصله داشتند و برای آنها زندگی و سرنوشت و نظرگاه زرتشتیان، مانویان و دیگر ثنویان اهمیتی نداشت.

البته این به معنای نادیده گرفتن عناصر ایرانی که به فراوانی در ادبیات مکاشفه‌ای و فرجام‌شناختی این نگاه‌ها به چشم می‌خورد نیست؛ اما هیچ نگاشته‌ای از یک ایرانی زرتشتی یا نویسنده‌ای وابسته به دستگاه ساسانی برای توصیف شرایطی که در زمان فتوح عرب‌ها و دهه‌های پس از آن پدید آمده بود، بر جای نمانده است. تاریخ‌نگاری رسمی ساسانی که در ادبیات خدای نامه جلوه‌گر شده بود، به طور عمده بر نهاد شاهی تمرکز داشت و طبیعی است که پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی مجال و انگیزه‌ای برای روایت کردن اوضاع و احوال زمانه نداشت باشد. با این حال دو اثر از نظر توجه به تاریخ سیاسی و پسین سال‌های شاهنشاهی ساسانی و مرتبط با ظهور اسلام استثنای هستند: رویدادنامه خوزستان به زبان سریانی از نویسنده‌ای ناشناخته که گزارش‌های ارزشمندی درباره پیشروی‌های عرب‌ها در خوزستان به دست داده و دیگری تاریخ سبثوس به ارمنی که در بردارنده اطلاعات مهمی درباره جنگ‌های ایران و روم و به ویژه عملیات لشکریان هراکلیوس در قلمروی ساسانیان است. اما این‌ها هم نویسندگان مسیحی به نگارش درآوردند.

+

از عراق ساسانی تا عراق اسلامی

سرزمین میان‌رودان از کهن‌ترین روزگار باستان، اقوام گوناگونی را در خود پرورده است. در عهد باستان پسین و هنگامی که عراق نشستگاه شاهان ساسانی بود، بیشتر جمعیت عراق و میان‌رودان از چند گروه قومی زبانی اصلی تشکیل می‌شد: گروه‌های ایرانی که غالباً وابستگان دستگاه ساسانی بودند و ساکنان اصلی میان‌رودان به شمار نمی‌آمدند و در شهرهای بزرگ و به عنوان مالک در مناطق روستایی می‌زیستند؛ مردمان آرامی‌زبان اغلب در مناطق روستایی و همچنین شهری و قبیله‌های عرب اغلب در مناطق صحرایی و بیابانی و البته سکونت‌گاهی همچون حیره. همچنین در بخش‌های شمالی‌تر میان‌رودان که در دوره اسلامی به جزیره

معروف شد، جمعیت‌های گرد اکثریت داشتند و البته در میان آن‌ها زبان سریانی هم رواج داشت. ایرانیان، گردها و عرب‌ها زبان خاص خود را داشتند و بدون تردید زبان مورد استفاده در نهاد‌های دولتی و دیوانی، زبان ایرانی دربار و دولت ساسانی بود؛ اما بیشتر مردمان عراق، همان بومیان آرامی‌ای بودند که زبان‌شان از شاخه‌های گوناگون زبان آرامی از جمله سریانی بود. سریانی شاخه‌ای از زبان‌های آرامی است که زادگاه آن شهر ادسا بوده و با فرهنگ مسیحیان آسیای غربی آمیخته شده و در دوره باستان پسین، به عنوان زبان دینی و نوشتاری مسیحیان این سرزمین‌ها انتخاب شده است.

به طور دقیق‌تر با توجه به گسترش مسیحیت، برای توده‌های مردمی که در سرزمین‌های میان‌کوه‌های زاگرس تا مدیترانه می‌زیستند و زیر سلطه شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری بیزانس قرار داشتند، سریانی که خود دارای گویش‌های گوناگون بود، زبان دین، دانش، فرهنگ و حتی نوعی زبان میانجی^۱ به شمار می‌آمد و به سخن دیگر، همان جایگاهی را داشت که بعدها زبان عربی به دست آورد؛ با این تفاوت که بر خلاف عربی، سریانی زبان رسمی دستگاه حکومتی به شمار نمی‌آمد. با این حال حتی گروه‌هایی از ایرانیان مسیحی، بیشتر مانویان و دیگر ثنویان مانند پیروان بردیسان، گردها و عرب‌های مسیحی نیز بدین زبان می‌نوشتند، عبادت می‌کردند و با یکدیگر ارتباط می‌یافتند.

کشورگشایی عرب‌ها و پیشروی اسلام در چنین محیطی آغاز شد و پیش‌رفت: محیطی که ساختار سیاسی و اقتصادی ساسانی، عناصر فرهنگ ایرانی، آمیزه‌ای از نگرش‌های متنوع نثوی، فرهنگ و زبان‌های آرامی و کیش‌های مسیحی مهم‌ترین عناصر و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن بودند. مسلمانان در سوره شهر تازه‌ای بنا نکردند و در همان شهرهای باستانی مستقر شدند. برای مسلمانان، سرزمین سوره و فلسطین با تاریخ مقدس پیامبران عهد قدیم و جدید پیوند داشت و امویان از این ویژگی برای آراستن سیمای حکومت خود بهره‌فراوان بردند؛ ولی در عراق، عرب‌ها دست‌کم سه شهر مهم یعنی کوفه، بصره و واسط را پی‌ریختند که این شهرها به صحنه بسیاری از رویداد‌های تاریخی و همچنین کانون بسیاری از تحولات فرهنگی و اجتماعی تبدیل شدند. همین واقعیت سبب شد

که رفته‌رفته شهرهای بزرگ ساسانی مانند تیسفون، انبار و ابله اندک‌اندک به حاشیه روند و نقش آن‌ها در تاریخ اسلامی اندک و ناچیز باشد. از این رو این سخن گزاف نیست که یکی از ریشه‌های مهم گسست تاریخ پیشااسلامی از تاریخ اسلامی میان‌رودان را باید در همین شهرسازی مسلمانان در عراق جستجو کرد. با این حال این گسست در آغاز، کامل نبود و همان‌گونه که بصره نزدیک ابله ساخته شد، کوفه نیز در فاصله‌ای نه چندان دور از حیره برپا گردید و حتی بیش از یک سده بعد نیز در اواسط سده دوم هجری، منصور عباسی مهم‌ترین شهر اسلامی یعنی بغداد را در نزدیکی تیسفون ساخت.

گذشته از برگ‌های نگاه‌شده‌های تاریخی که البته اهمیت بسیار دارند و در پروردن ذهنیت مردمان درباره تاریخچه و سرگذشت یک سرزمین اثری دیرپای می‌گذارند، گذار از اوضاع و احوال روزگار ساسانی به اوضاع و احوال اسلامی در واقعیت به هیچ‌وجه رخدادی یکباره و ناگهانی نبود و چند سده به درازا کشید. البته این گذار در سرزمین‌های گوناگون روندی یکسان نداشت و به هر حال آن‌گونه که ریچارد بولت با بررسی‌های آماری خود نشان داده، تنها در سده چهارم هجری بود که اکثریت مردم در ایران و عراق مسلمان شده بودند.^۲ هر چند بر روش کار بولت می‌توان خرده‌ها گرفت، ولی در درست بودن این گزاره که گروش مردمان به اسلام فرایندی چندقرنی بود، جای‌چون و چرا نیست. البته طبیعی است که این گذار در میان‌رودان با آهنگی پرشتاب‌تر از مناطق درون‌فلات ایران روی داده است و با این حال می‌توان با اطمینان پذیرفت که تا پایان روزگار امویان، شهرها و مناطق گوناگون میان‌رودان همچنان بهره‌فراوانی را از رنگ‌وبوی روزگار پیشااسلامی حفظ کرده بودند و بیرون از شهرهایی که عرب‌ها ساختند و طبیعی است که مسلمانان و وابستگان‌شان در آن‌ها اکثریت داشتند، فضای فرهنگی و اجتماعی عمومی تا اندازه زیادی دنباله همان شرایطی بود که پیش از ورود اسلام وجود داشت.

+

دوگانه «شرقی-ساسانی» و «غربی-رومی»

اگرچه شاهنشاهی ساسانی در اثر فتوح عرب‌ها سرنگون شد، ولی خاطره آن که نزد عرب‌ها بس بزرگ می‌نمود، چندان زود از میان نرفت. دوگانه «عراق-شام» یکی از

اغلب مسیحیان در سده نخست هجری بر این گمان بودند که پیروزی‌ها و چیرگی عرب‌ها پدیده‌ای گذرا و سپنجی است که با ظهور منجی خواهد رسید.